

اولین مخالفت شیطان با خلقت آدم علیه السلام

شیطان در میان فرشتگان مشغول عبادت بود تا وقتی که خداوند اراده فرمود برای خود در زمین جانشین خلق فرماید. به ملائکه خطاب نمود که من می خواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم، و آنان را از مقصود خود آگاه نمود.^(۹۵)

در این هنگام ابلیس به وسط زمین آمد و فریاد زد که: ای زمین! من آمده ام تو را نصیحت کنم!

خداوند اراده کرده از تو پدیده ای به وجود آورد که برترین خلائق باشد و من می ترسم که خدا را معصیت کند و داخل آتش شود (و در نتیجه تو داخل آتش شوی و بسوزی) وقتی ملائکه مقرب آمدند از تو خاک بردارند آنها را به خدای بزرگ قسم بده از تو خاک برندارند.^(۹۶)

مخالفت او با آدم علیه السلام از همین جا شروع شد و تاکنون ادامه دارد و تا روز قیامت هم ادامه خواهد داشت. این اولین مخالف او بود.

از امیر المؤمنین نقل شده که ایشان فرمودند: وقتی خداوند متعال اراده کرد آدم علیه السلام را خلق کند خطاب به جبرئیل فرمود: مقداری خاک از زمین بیاور تا خلقی جدید به وجود آورم که افضل موجودات و اشرف آنها باشد.

جبرئیل به زمین آمد تا خاک بردارد (طبق تذکر شیطان) زمین نالید و او را به خداوند قسم داد که از آن خاک بردارد. ایشان هم برگشت داستان را گزارش داد. بار دیگر میکائیل و بعد از او اسرافیل را فرستاد. باز زمین آنان را قسم داد، آنها هم با دست خالی برگشتند.

برای بار چهارم، عزرائیل را فرستاد که حتما از خاک زمین بردارد. او که خواست خاک بردارد، باز زمین ناله کرد و او را قسم داد و هر چه ناله و فریاد نمود، تأثیر نکرد. عزرائیل گفت: من از جانب خدا ماء مومر تا کمی از خاک تو بردارم. او خاک را برداشت و برد که آدم را از آن ساختند.^(۹۷) (از این رو، خداوند قبض روح آدم علیه السلام و اولادش

را به دست عزرائیل داد، از این جهت ناله و گریه آنها هنگام جان دادن آدم در دل او اثر نمی‌کند و او ماء‌موریت خود را انجام می‌دهد.

وقتی آن خاک را با آب خالص و شور و تلخ و بی‌مزه، مخلوط کردند و بعد از مدتی پیکر خاکی او را قالب زدند. شیطان قیافه او را مشاهده کرد و با خود گفت: این مخلوقی ضعیف است که از گل چسبنده به وجود آمده، و توی او خالی است. چیزی که تو خالی باشد احتیاج به غذا دارد و به این ترتیب می‌توان او را گمراه و منحرف نمود.

و نیز گفت: اگر چه او بر من و هه موجودات فضیلت داشته باشد، ولی من با او مخالفت خواهم نمود، و اگر روزی قدرت پیدا کنم او را هلاک می‌کنم.

و گفت: اگر این موجود از من بالاتر و شخصیت او مهم‌تر باشد، از او فرمان نخواهم برد و مطیع او نخواهم شد، و اگر از من پایین‌تر باشد، او را کمک می‌کنم و در مشکلات به فریاد او خواهم رسید، و با او دوست و رفیق می‌شوم. (۹۸)

شیطان و قالب گلی آدم علیه‌السلام

بعد از آن که خداوند قالب آدم علیه‌السلام را از خاک و آب، سرشت و او را به وجود آورد، آن قالب را مانند کوه عظیمی کناری گذشت.

شیطان در این مدت در آسمان پنجم و از خازنین آن بود. وقتی وی آن قالب گلی رامی‌دید از سوراخ بینی او وارد و از عقب او خارج می‌شد. و با دست بر شکم او می‌زد و می‌گفت: خداوند تو را برای چه چیزی خلق کرده؟ مدت هزار سال به این وضع بود، بعد از این مدت خداوند متعال از روح خود در او دمید. (۹۹)

حضرت عبدالعظیم حسنی نامه‌ای به امام محمد تقی علیه‌السلام نوشت که پرسیده بود: به چه علت غائط انسان بوی گند می‌دهد؟ آن حضرت در جواب فرمود: وقتی خداوند حضرت آدم علیه‌السلام را خلق نمود، جسد او بوی خوشی داشت. زمانی که هنوز روح به آن دمیده نشده بود،

ملائکه و شیطان از آن می گذشتند، ملائکه می گفتند: او برای امر بزرگی ساخته شد و شیطان از دهان او وارد می شد و از عقب او بیرون می آمد. از این رو، هر چه داخل شکم انسان شود، بدبو و خبیث می شود. (۱۰۰)

در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: وقتی خداوند آدم را خلق کرد، قالب گلی آن را تا چهل سال به حال خود گذاشت - تا خشک شود - ابلیس همواره بر آن می گذشت و می گفت: خداوند، برای چه چیز این را خلق کرده؟ و پیش خود می گفت: اگر خداوند مرا امر فرماید که او را سجده کنم، قبول نمی کنم و از دستور او سرپیچی می کنم و مخالفت خود را اعلام می دارم. بعد از آن که روح در او دمیده شد شیطان مخالفت نمود. (۱۰۱)

شیطان سجده نمی کند

وقتی خداوند به ملائکه خطاب کرد و فرمود: می خواهم در روی زمین خلیفه و جانشینی برای خود قرار دهم، ملائکه موافق نبودند. به خدا اعتراض کردند و گفتند: این که می خواهی خلق کنی، در آینده خون ریز و مفسد خواهد شد. بعد از آن که خداوند جواب آنان را داد، تسلیم شدند. به ایشان خطاب فرمود: وقتی من خلیفه خود (آدم علیه السلام) را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم، همه شما در برابر او سجده کنید. (۱۰۲)

بعد از آن که خداوند او را خلق کرد و ز روح خود در او دمید و روح به دماغ آدم رسید، به حرکت آمد و نشست، عطسه ای زد و گفت: ((الحمد لله)) خداوند در جواب او فرمود: ((یرحمک الله)). (۱۰۳)

در این هنگام به ملائکه فرمان داد، تا برای اعتراف به مقام شامخ و رفیع او در مقابل وی سجده کنند و او را تکریم نمایند. تمام ملائکه

فرمان بردند و به سجده افتادند و مدتی در حال سجده بودند، ولی شیطان که آن زمان در صف فرشتگان بود، از روی خودخواهی و غرور به خداوند عرض کرد: خدایا! مرا از سجده کردن بر آدم معذور بدار. خداوند! من تو را چنان سجده کنم که تا به حال هیچ ملک مقربی و نه هیچ نبی مرسلی سجده و عبادت نکرده باشد. خداوند در جواب او فرمود: مرا حاجت به عبادت تو نیست، من از تومی خواهم، آن چه را که دستور می‌دهم انجام دهی، نه آن چه را تومی خواهی! (۱۰۴)

سرانجام قبول نکرد و حسدی را که در قلبش بود ظاهر نمود. (۱۰۵) خداوند هم در مقام بازخواست از او فرمود: چه چیز تو را باز داشت از آن که سجده نکنی بر مخلوقی که من او را با دست قدرت و عنایت خویش آفریدم؟!

پاسخ داد: من از حیث عنصر و گوهر و ذات از آدم علیه السلام برترم، کسی را یارای برابری با من نیست و هیچ موجودی به پایگاه رفیع و بلند من نمی‌رسد! من از گوهر فروزان آتش آفریده شده‌ام و او از عنصر تیره و بی‌ارزش گل. پس روا نیست که مثل من در مقابل او سجده کند!

خداوند هم به خاطر سرپیچی از دستور و سجده نکردن بر آدم، او را نداداد و فرمود از میان ملائکه و بهشت پر نعمت و جاوید و سعادت ابدی من بیرون شو، زیرا تو از مقام قرب و رفیعی که تا کنون داشتی، رانده گشتی.

«و ان علیک لعنتی الی یوم الدین،»

«لعنت من هم تا روز قیامت بر تو باد» (۱۰۶)

سپس او را با خواری و ذلت از پیشگاه خود راند و از رحمت خود دور داشت.

کیفیت نفوذ شیطان

وسوسه شیطانی معمولاً تدریجی و گام به گام است. او نمی‌تواند یک‌باره و ناگهانی بر انسان مسلط شود و او را به دام خود و بدبختی بکشاند. بلکه آرام آرام و گام به گام در او نفوذ می‌کند تا بر او تسلط کامل یابد.

قرآن می‌فرماید: «ای مردم! از نعمت‌های حلال و پاکیزه خداوند که در روی زمین است بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است» (۱۰۷)

از این آیه معلوم می‌شود که، تسلط افکار شیطان بر انسان تدریجی و لحظه به لحظه است نه دفعی و ناگهانی. تمایلات شیطانی، مقدماتی دارد که اسیران شهوت، کم‌کم در دامش گرفتار می‌آیند، زمزمه‌های دوستان ناباب، شرکت در محافل نامناسب، ترغیب و تشویق آلودگان، جملگی از عوامل تدریجی انحراف‌اند. شیطان، اول اندیشه گناه و نیت‌سوء خود را ماهرانه و پنهانی به قلب انسان القا می‌کند و کارهای زشت و پلید او را در نظرش زیبا جلوه می‌دهد و آوای خود را آرام آرام در گوش‌جانش سر می‌دهد، تا آن کسی را که آماده است به سراغ مطلوبش ببرد.

از آن جا که شیطان اغواگری و فریب است، باید زمینه‌ای مناسب برای نفوذ خویش داشته باشد. و این زمینه‌ها می‌تواند نقطه ضعف‌ها، حساسیت‌ها، محرومیت‌ها، عقده‌ها و به طور کلی صفات منفی باشد.

این گونه صفات، راه فعالیت و نفوذ قطعی را برای شیطان باز می‌گذارد و اسباب تسلط را برایش فراهم می‌آورد. بنابراین، شهوات سرکش، خودخواهی‌ها، حب جاه و مقام، حب مال و منال، حسادت‌ها، رقابت‌ها، شهرت طلبی و افزون خواهی‌ها، عقده‌های حقارت و خود کم بینی‌ها، همگی از دام‌های خطرناک شیطان‌اند. هر کس راه این امراض روانی را ببندد، به دام شیطان نخواهد افتاد. وسوسه‌های تدریجی شیطان، همانند میکرب‌های بیماری‌زا هستند که در همه جا وجود دارند. اما از نظر ابتلا، تنها آن گروه را مبتلا می‌سازند که بر اثر ضعف بنیه، قدرت مقاومت در برابر میکروب را ندارند، قرآن، استیلا و تسلط شیطان را تنها بر کسانی می‌داند که او را

دوست خود گرفته‌اند و به اغوا و فریب شیطان برای خدای یکتا شرک آورده‌اند. (۱۰۸)

انسان در هر مرحله از ایمان، یا در هر سن و سالی که باشد، گاه گناه احساس می‌کند که نیروی توانمندی از درون، او را به سوی گناهی می‌خواند، که این گونه حالات بیش‌تر در سالهای جوانی خود نمایی می‌کند. در چنین حالتی، آدمی دچار وسوسه‌های شیطانی گردیده و با مختصر غفلتی، ممکن است دچار لغزش شود. در این شرایط، تنها راه نجات این است که انسان از قدرت پنهان الهی مدد جوید و از درگاه خداوند بخواهد تا در کنف حمایت خود، او را از شر شیطان صفتان یار و دمساز نشود و از شر آنها پیوسته خود را دور نگه دارد.

اشتباه شیطان

بزرگ‌ترین اشتباه شیطان از آن جا سرچشمه گرفت، او فکر می‌کرد چون از آتش فروزان خلق شده، واقعا از آدمی که از خاک به وجود آمده بهتر و بالاتر است، در حالی که اگر قدری از تعصب و تکبر و لجاجت پایین می‌آمد می‌فهمید که به دلایل ذیل آدم علیه‌السلام از او برتر است.

۱. همه مواد غذایی، جواهرات با ارزش و قیمتی، نیروی بدنی و جسمی انسان و حیوانات تمام نیروی فکری و عقلی از خاک است، اگر خاک نباشد هیچ چیز نیست، ولی آتش این همه ویژگی‌ها را ندارد.

۲. اگر تکبر و خودبینی را کنار می‌گذاشت. اقرار می‌کرد که خاک‌خواصی دارد. مثلا گیاهان را می‌رویاند و نشو و نما می‌دهد و قابل ترقی است. به همین دلیل روح خدایی به آن تعلق گرفت و چنان قابلیت را پیدا کرد.

۳. اگر با چشم تواضع نگاه می‌کرد می‌دید که خاک امین و امانت‌دار خوبی است و هر چه را که به عنوان امانت به او دهند پس از

گذشت‌صدها یا هزاران سال بی‌آن که در آن خیانتی کند، پس می‌دهد.
۴. اگر حقیقت بین بود اقرار می‌کرد که خاک متواضع است و تواضع‌یکی از صفات نیک و پسندیده می‌باشد. ولی آتش متکبر و سرکش، طالب بزرگی و خودبینی می‌باشد و مسلماً تواضع از تکبر بهتر است.

۵. از خصوصیات خاک و گل این است که حالت چسبندگی و نگاه‌دارندگی دارد و موقعی که با روح ترکیب شود فیوضات الهی را به خود می‌گیرد. از همین رو، وقتی روح در آدم دمیده شد، سجده‌گاه فرشتگان قرار گرفت. ولی آتش چنین نیست.

۶. گل مرکب از آب و خاک است، همان آبی که مایه حیات و زندگی هر چیزی است. چنان چه خداوند می‌فرماید:

«وجعلنا من الماء کل شیئی حی افلا يؤمنون،»

آیا کافران نمی‌دانند - که «ما هر چیز زنده را از آب قرار دادیم؟ (مایه حیات و زندگی هر چیزی از آب است) آیا ایمان نمی‌آورند؟» (۱۰۹)

همان خاکی که مایه نشو و نما و رویاندن است، هنگامی که با آب در هم آمیزند، نفس حیوان از آن متولد می‌شود، مانند انسان که روح با خاک در هم آمیخته شد و روح پرستنده و پیکر ستایش‌گر آفریده شد.

۷. هم چنین دستور خدا برای سجده، فقط برای آدمی که از خاک خلق شده نبود، بلکه سجده در برابر آن روحی بود که خداوند از خودش در او دمیده بود و به وسیله آن روح مقدس بود که آدم خاکی به آدم ملکوتی لقب یافته. دستور سجده در مقابل آدم هم بعد از دمیدن روح در او بود، نه قبل از آن، چنان چه خداوند در قرآن می‌فرماید:

«و اذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا لى ساجدين،»

«هنگامی که خلقت انسان به پایان رسید و کمال یافت و از روح خود (که یک روح شریف و پاک و با عظمتی است) در آن دمیدم همگی به خاطر او سجده کنید.» (۱۱۰)

آری! عظمت آدم و دستور سجده به او به واسطه آن روح الهی بود که در او دمیده شده و گرنه خاک به خودی خود این همه مقام و منزلت و عزت را نداشت.

۸. وقتی روح خدا در او دمیده شد، نور خدا هم در قلب او تابید و درواقع آن قلب، مانند کعبه از برای ملائکه شد و همین طور که انسان رو به سوی کعبه می کند و سر به سجده می گذارد، فرشتگان هم باید در مقابل آن تجلی گاه نور خدا سجده کنند.

۹. علاوه بر این، شرف آدم به این واسطه بود که گل او را خود خداوند متعال بدون واسطه سرشته و خود ضامنش بود. چنان چه می فرماید:

«قال يا ابليس ما منعك، ان تسجد لما خلقت بيدي،»

«خداوند به شیطان فرمود: - ای ابلیس تو را چه مانع شد به موجودی که من با دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟!». (۱۱۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم درباره این نکته که گل آدم را خود خداوند سرشته، فرمود: گل آدم را خداوند با دست خود چهل روز خمیر کرد. (۱۱۲)

۱۰. از همه این ها که بگذریم، عبادت خداوند عبارت است از، اطاعت و فرمان برداری

او، و امر به سجده در برابر آدم علیه السلام هم یکی از دستورهای الهی است که باید بدون چون و چرا اجرا شود. سجده به آدم یعنی سجده به خدا، چون به دستور خدا است. شیطان همه این فضایل و کمالات را از کف داد.

اول آن کس کوقیاسک ها نمود

پیش انوار خدا، ابلیس بود

گفت: نار از خاک بی شک بهتر است

من زنار و او ز خاک اکدر (۱۱۳) است

من ز آتش زاده و او از وحل (۱۱۴)

پیش آتش مروحل را چه محل

پس قیاس فرع بر اصلش کنیم

او، ز ظلمت ما ز نور روشنیم (۱۱۵)

در نسب من از کسی کم نیستم
پس چرا در پیش دشمن بایستم
او کجا بود اندر آن روزی که من
صدر عالم بودم و فخر زمن
شعله می زد آتش جان سفیه
کاتشی بود الولد سر ابیه
خرگیزد از خداوند از خری
صاحبش وز پی ز نیکو گوهری
نی بود سود و زیان می خواهدش
بلکه تا گرگی ندرد تا دمش

چگونه شیطان داخل بهشت شد؟

بعد از این که خداوند آدم را آفرید و از روح خود در او دمید به ملائکه دستور داد که او را سجده کنند، همه سجده کردند، مگر ابلیس. سپس دستور خارج شدن از بهشت برای شیطان صادر شد. ملائکه هم به او حمله کردند، او از ترس جان خود فرار کرد و خود را مخفی نمود. اما بعد از آن که او را از بهشت بیرون کردند و دیگر جایی در بهشت نداشت، چگونه و با چه حيله و وسیله ای بار دیگر داخل بهشت شد؟ چه طور آدم و همسرش را فریب داد؟ در این باره از بعضی بزرگان مانند ابن عباس مطلبی در دست است که بدنیت آن را نیز یاد آور شویم.

او می گوید: بعد از آن که شیطان از بهشت بیرون شد، تصمیم قاطع گرفت که با هر نقشه و حيله ای که شده، باز خود را به بهشت برساند و انتقام خود را از آدم بگیرد، فکر کرد که از راه معمولی و عادی وارد شود، دیدن گمبهبانان بر در بهشت هستند مانع او می شوند، رفت کناری و به انتظار ایستاد. اول طاووس را دید، از او خواهش کرد که او را داخل

بهشت کند، قبول نکرد. در این بین ناگهان چشمش افتاد بر بالای دیوار، دید ماری بالای دیوار قرار دارد. (تا آن روز ماریکی از حیوانات زیبا و خوش رنگ بهشت بود، و مثل سایر حیوانات دیگر چهار دست و پا داشت. - شیطان جلو آمد و گفت: ای مار! مرا داخل بهشت کن، تا اسم اعظم الهی را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه، نگهبان در بهشت هستند تو را مشاهده می کنند و نمی گذارند داخل شوی. شیطان گفت، مرا داخل دهان خود کن و آن را ببند و به این وسیله مرا داخل بهشت کن، مار هم فریب او را خورد و همین کار را کرد و او را در دهان خود جای داد - این بود که در میان دندانهای مار سم پدید آمد، چون جایگاه شیطان شد. وقتی مار به این وسیله او را داخل بهشت نمود، شیطان هم کار خود را کرد، آدم علیه السلام و حوا علیه السلام را وسوسه نمود تا فریب خوردند. گفت: اسم اعظم را که قول دادی به من تعلیم کن، در جواب گفت: ای مار! من اگر اسم اعظم را می دانستم، احتیاج به تو نداشتم که مرا داخل بهشت کنی - من با همان اسم اعظم داخل می شدم. (۱۱۶)